سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 23

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ) [1]

كلام در فوايد وجودی امام غائب بود كه امام غائب چه فايده‌ای دارد؟ در بيان اين مطلب گفتيم امام وجودی دارد «فی نفسه و لنفسه»، و وجودی دارد «فی نفسه لغيره.» اين، اصطلاح علمي آن بود. فارسي آن اينست كه امام يك فايده‌هايی برای خودش دارد و يك فايده‌هايی برای ما. امام را كه در اين نشئه مي‌آورند برای رسيدن امام به فوايد وجودی خودش هست نه برای فايده رساندن به من؛ و الاّ لازم مي‌آيد عالی فدای سافل شده باشد. مثل همان مَثَلی كه گفتم: گلابی را مي‌آورند كه بزرگان، علما و روحانيّون بخورند.

برّه و مرغ را بدان ره كُش جز بدين ظلم باشد ار بكشد

كه به انسان رسند در مقدار بی‌نمازی مسبّحی را زار

اين گلابی را آوردند كه خورده شود و انسانی در راه كمال برود و كمال وجودی پيدا كند. گلابی را برای پشّه نياوردند كه او نيش بزند. امام را در اين نشئه مي‌آورند برای اينكه خودش ترقّی كند. او را برای بهره‌برداری خودش آورده‌اند. آن وقت بهره‌برداری او از طريقی است كه من هم بهره‌مند مي‌شوم. بنائاً علي هذا، فايده امام غائب، كمال وجودی خودش هست. مخصوصاً امام ما.

امام ما يك شغل عظيمی دارد كه هيچ امامی دارای اين مقام نبوده و اين دليل بر اين نيست كه بالاتر از پيغمبر باشد. نه! آقازاده اوست. آقا مالك برليان‌ها بوده، امّا مصلحت در اين ديده كه پسرش در انگشت كند نه خودش. آقازاده هر چه مجلّلتر باشد به جلال آقا، افزوده‌تر مي‌شود. تمام علم و

قدرت‌های امام زمان7 در پیغمبر بوده، بلاشك در علی7 بوده. مصلحت اینست آقازاده اینها ابراز این علم و قدرت را بکند. پس امام يك شغل عظیمی دارد. باید دنیا را به «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» مجتمع بفرماید. دنیا را به عدل و داد بکشاند و این کار، آسان نیست. از منِ بالای منبر تا شمای پائین منبر صد نود نه با او مخالفیم. چون منافی با منافع ماست. او مي‌گوید آشیخ! چرا بی‌جهت خودت را بار مردم کردی؟! تو باید بروی حمّالی کنی! از منبر بیا پائین. من نمي‌آیم و 999 شبهه ایجاد مي‌کنم که تو مهدی ما نیستی. حاج آقای در بازار هم مثل بنده است. او هم وقتی حضرت بیاید، دارد شب و روز اقلاً صد تومان از ربا به جیب مي‌زند. امام مي‌گوید تمام این پول‌ها حرام است. خانه مال خودت نیست. این قالي‌ها مِلك تو نیست. همه‌اش حرام است. حاج آقا مي‌گوید چشم آقا؟! اَبَدا! اَبَدا! خدا پدرت را بیامرزد. الآن ما آخوندها يك حرف بر خلاف آنها بگوییم آتشمان مي‌زنند، پدرمان را درمي‌آورند. اینست که صد نود و نه با او مخالفیم. آن وقت او باید مجهّز به يك تجهیزاتی صد برابر تجهیزات ائمّه: باشد تا بتواند این کار بزرگ را در ظرف مدّت کم از پیش ببرد؛ تا بتواند با سلاطین دنیا بجنگد، با حکّام ظلم و جور بجنگد، با من آخوند بجنگد، با توی ریشدار که ظالم هستی در حقّ خودت، بجنگد. فقط با کسی که نمی‌جنگد با اداري‌هاست. به هر حالت آن وقت باید تجهیزاتش قوی شود. عمرش را زیاد مي‌کنند. مدام او را مجهّز مي‌کنند. هر شبی حضرت تجهیزات قویّ زیادتری پیدا مي‌کند. به هر عبادتی يك درجه قوای وجودی حضرت زیادتر مي‌شود. دیروز این حرف‌ها را گفتیم که ائمّه: روز به روز ترقّی مي‌کنند. این یکی، این را حالا ختمش کنم.

فایده امام غائب برای ما چیست؟ میلیاردها فایده دارد. فایده امام غائب برای ما دو جور است. یکی فایده‌های تکوینی دارد و يك فایده‌های تشریعی. اوّل فایده تکويني آن را بگویم. اصلاً وجود مقدّس امام زمان7 در این عالم جسمانی برای ما «امان» است. امان از چه چیزی؟ امان از عقوبت‌های عمومی و عذاب‌های عامّی که بر سایر امم و ملل وارد شد.

یکی از امتیازات مسلمان‌ها و اسلام نسبت به سایر ادیان که این امّت را «مرحومه» مي‌گویند اینست. در امم سابقه اگر انبیاء مي‌آمدند امّت را دعوت مي‌کردند، اقامه برهان و معجزه مي‌کردند و مردم قبول نمي‌کردند، یا اوّل یا برای نوبت دوم پیغمبر آنها را به عذاب عمومی تهدید مي‌کرد. در نوبت دوم عذاب عمومی مي‌آمد یا زمین لرزه مي‌شد. زمین اینها را به خود فرو مي‌برد یا قلّه‌های کوه بر سر آنها مي‌ریخت و و و... یا اینکه اینها عنتر مي‌شدند، خوك مي‌شدند. اینجا يك نکته هم

هست البتّه اشاره خواهم كرد چون در مجلس، فضلاء زياد هستند؛ چه در لباس روحانيّت چه غير روحانيّت. ناچار بعضی چيزها را بايد بگويم.

«مسخ» يعنی انقلاب پيدا كردن يك انسان از يك صورت به صورت ديگری. هيچ مانع عقلی ندارد. در وسط اشاره مي‌كنم.

در امم قبلی اگر انبياء آنها را دعوت مي‌كردند و اقامه برهان مي‌كردند و آنها نمی‌پذيرفتند، عذاب عمومی بر آنها نازل می‌شد. آتش بر آنها مي‌باريد. باد مي‌آمد. خانه‌ها را روي هم مي‌ريخت، مثل قوم عاد و ثمود و ديگران. خداوند بر اين امّت ترحّم فرموده است و دو چيز را به بركت حضرت خاتم9 به اين امّت مرحمت كرده كه به امم سابق آن دو چيز را مرحمت نكرده و آن اينست كه در اين آيه مي‌فرمايد:

(وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فيهِمْ وَ ما كانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) [2]

يكی اينكه اين قدر خدا دامنه استغفار را در اين امّت توسعه داده كه يك‌صدمش در امم سابقه نبود. در امم سابقه اگر كسی يك گناه مي‌كرد و هفتاد سال توبه مي‌كرد معلوم نمي‌شد بخشيده مي‌شود يا خير! به بركت اين پيغمبر اگر كسی هفتاد سال گناه كند و يك توبه واقعی كند خدا قول داده كه توبه‌اش را بپذيرد و اين عجيب است. آن‌ها يك گناه مي‌كردند و بعد از هفتاد سال زاری و تضرّع به درگاه خدا معلوم هم نبود توبه‌شان قبول شود يا نه؟ در اين امّت به آبروی پيغمبر اگر هفتاد سال گناه كند و يك آن، برگردد به توبه حقيقی، خدا توبه‌اش را قبول مي‌كند. اين يكی.

دوّم رحمتی كه شده اينست كه پيغمبر و اوصياء پيغمبر را از عذاب عمومی امان قرار داده است. تا پيغمبر در دنيا بود اين امّت عذاب عمومی نشد. مثلاً صاعقه‌ای بيايد و دسته‌جمعی دسته‌ای را بكشد. نه! تا پيغمبر و دوازده وصیّ پيغمبر هستند عذاب عمومی بر اين امّت نخواهد شد. عذاب خصوصی ممكن است امّا عذاب عمومی نمي‌شود. يك زمين لرزه‌ای بشود و نصف امّت اسلام را ببرد، به بركت پيغمبر و دوازده وصيّش: نخواهد شد. لذا پيغمبر فرمودند آنچنان كه ستاره‌ها برای اهل آسمان از عذاب‌های آسمانی امانند، اهل بيت: (كه در اينجا خصوص معصومين: مراد است) برای اهل زمين از عذاب‌های عمومی امانند. خسف و مسخ و صاعقه برای اين امّت نيست. بله مسخ‌های خصوصی شده است. بنی‌اميّه مسخ مي‌شوند. آن‌ها كه معاصر با پيغمبر و تخم «اميّةبن عبدالشّمس» هستند بعد از پيغمبر، يا به صورت قورباغه، يا به صورت خوك، و يا به صورت ميمون در مي‌آيند. مخصوصاً نسبت به عبدالملك مردان كه از آن خبيث‌های عجيب بود. مي‌گويند

وقتی مي‌خواست به درك برود، چهار تا سگ‌طوله‌اش پهلوي او بودند. همین که نَفَس آخرش شد چهار تا پسرش هشام و ولید و یزید و آن یکی دیگر سلیمان، با چشمشان دیدند که پدرشان ناپدید شد. يك قورباغه‌ای یا يك وَزَغی زد و بیرون رفت. بعد گفتند سر و صدایش را خاموش کنید. رفتند تنه درختی را آوردند، آن را بریدند و کفن دورش پیچیدند و به اسم جنازه پدرشان دفن کردند.

روزی امام باقر7 در مسجدالحرام بودند. چند نفر از اصحاب دور ایشان بودند. دیدند یکی از این چلپاسه‌ها (از این وَزَغ‌ها) در حجر اسماعیل قال قال راه انداخته. حضرت به اصحابشان رو کردند و فرمودند مي‌دانید چه مي‌گوید؟ عرض کردند: نه! فرمود: این از بنی‌امیّه است که مسخ شده، از مُسُوخات است. چشمش به من افتاده، مرا مي‌شناسد دارد مي‌گوید: آی محمّدبن علیّ الباقر7! اگر به عثمان فحش دادی، من هم به علی7 فحش مي‌دهم. پدرسگ، مسخ شده، باز این‌جور مي‌گوید. يك نکته اینجا بگویم.

اوّل بنده بی‌اطّلاع از مبانی فلسفه نیستم. اگر گاهی حمله به فلسفه مي‌کنم، فحش خواهر و مادر نمي‌دهم. من خودم اگر درس فلسفه بگویم، از خیلی مدرّسین این شهر بهتر درس مي‌گویم. من یگانه مدرّس این کار بودم. اگر به حکما و فلاسفه حمله‌ای مي‌کنم، مي‌گویم اینجا را نفهمیده‌اند. یازده سال است در تهران علنی داد مي‌زنم. اگر من نفهمیدم بیایند به من بفهمانند. من نوکرشان هستم! نیامده‌اند. خودشان مي‌دانند که نمي‌توانند. نوعاً با من رفیق هستند. پس بدانید روی يك علاقه‌ای که دارم با شما حرف مي‌زنم. انسان نبایستی معاند با حق و حقیقت باشد. فلاسفه روی حرکت جوهری و روی اعتقاد به صورت نوعیّه جوهریّه و اینکه هیولا در مراتب صور جوهریِ نوعی، حرکت مي‌کند و دائماً به اِحدی الصّور متصوّر است و در جوهر ذاتش متحرّك است که ما فیه الحرکة و متحرّك یکی است؛ روی این، سلسله حرف‌هایی که دارند قائل به صور نوعیّه جوهری‌اند. روی این مي‌گویند تبدیل صور نوعی جوهری به صورت نوعی جوهری دیگر غلط و ممتنع است، و نفس انسانی نیز به منزله صورت نوعیّه است. چون صورت نوعی وقتی در نباتات آمد، «نَفْس» گفته مي‌شود. در نباتات نفس نباتی، در حیوانات نفس حیوانی و در انسان نفس انسانی مي‌گویند. جوهر خنزیر غیر از وزغ و جوهر وزغ غیر از خنزیر است. او يك هویّت خاصّه و يك نفس دیگری دارد، و این، يك نفس دیگر. تبدیل صورت به صورت دیگر عقلاً ممتنع است. لذا مسخ را منکرند. مسخ‌هایی را که در آیات و روایات وارد شده تعبیر به مسخ ملکوتی مي‌کنند نه مسخ مُلکی! ملامحمّد بلخی مثنوی که او هم مقلّد همین حکما و عرفاست مي‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای گر گلست اندیشه تو گلشنی

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای ور بود خاری تو هیمه گلخنی

او هم مسخ‌ها را مسخ ملکوتی گرفته. مي‌گويند اگر كسی صفت خنزيری داشته، در عالم ملكوت به صورت خنزير مصوّر مي‌شود، امّا در دنيا خير! اين حرف‌ها غلط است.

اوّلاً فضلاء بدانيد ما در عالم، چه در دنيا و چه در آخرت، هيچ تغيير و تبديل جوهری نداريم. قرآن و روايات كاملاً اين مطلب را تشريح كرده‌اند. علم امروز هم تا جايی كه رفته مخالفت نكرده، بلكه موافقت كرده. آنچه را به حسب آيات و روايات مي‌فهميم اينست كه: يك جوهر جسمانی خدا خلق كرده كه تمام نَشَئات (نشئه اولی، نشئه دنيا و نشئه آخرت)، همان يك جوهر جسمانی است و او دارای كميّت است. آنجا كه حضرت رضا7 به عمران صابی فرمود:

«... خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرُ وَ الْمُقَدَّرُ ...» [3]

اشاره به اينست. يك جوهر جسمانی عوالم را پر كرده است. عالم ملائكه همان است. عالم جنّ همان است. عالم شياطين همان است. عالم دنيا همان است. عالم برزخ همان است. عالم بهشت و جهنّم همان است. همه همان يك جوهر جسمی است كه نه سر دارد و نه ته. همه را پر كرده است. آن وقت او اَعراض مي‌گيرد، و به اختلاف اَعراض، اشياء مختلفه پيدا مي‌شود. مثلاً تفاوت بنده با ميكروفون چيست؟ چرت و پرت‌هايی كه فلاسفه قديم مي‌گفتند نيست. تفاوت من و او اينست كه هر دو جسم هستيم. اين چند تا عرض دارد من چند تا؟ اختلافمان به اين اَعراض است. يكی اينكه من كلفتم، اين باريك است. اين هم عرض است. يكی اينكه اين سفيد است من زردم. سفيدی و زردی، عرض است. يكی اينكه اين قرص است و من سستم. به اين ميخ فرو نمي‌رود، به بنده سوزن هم فرو نمي‌رود. عزمی و صلابت دو تا عرض هستند. اين نمي‌سوزد، دست من مي‌سوزد. احتراق و عدم احتراق دو تا عرض است. همينطور بگير برو بالا. يا در «فعل» يا در «انفعال» يا در «اَين» يا در «متی» در اينها اختلاف داريم. او شده ميكروفون من شده‌ام بدن. من و منبر اختلافمان با هم اينست. تفاوت و اختلافات در تمام مراحل به اعراض است. ما با ملائكه اختلاف عرضی داريم نه جوهری. اختلاف ما با جنّ، اختلاف عرضی است نه جوهری. تمام تغييرات، عرضی است. اختلافات، عرضی است. جوهری نداريم. بلكه اختلاف بين دنيا و آخرت هم عرضی است نه جوهری. هر كه ديروز در آن مجلس بود فهميد چه گفتم. همين بدن است. همين جسم است. اعراضش جور ديگر است. اينجا متبوعِ نَفْس است. آنجا تابع نفس است. هر چه هست تغييرات

عرضی است. تغییرات عرضی اهمّیّت ندارد، مثلاً سفیدی را سیاه کردن. اختلاف عنتر با انسان چیست؟ اینست که انسان مستوی القامة است، انسان، عریض الظفرة [4] است. پیشانی انسان پشم ندارد. انسان دم ندارد. عنتر پشم دارد و دم دارد. انسان راست است، او چهار دست و پایی است. همه اینها اعراض است. هر دو جسمند. این جسمی است معروض آن اعراض شده و این معروضِ این اعراض. تغییر دادن عرض مثل آب است. این کلمه از اسرار مگو بود که گفتم. کسی بتواند روی پای خودش بایستد، تکیه به بدن ندهد، چون این بدن عصاست، آن وقت راهی با خدا پیدا می‌کند. یك قدری می‌تواند حرکت کند. ما تکیه به عصا داریم. عصا را ول کن. آن وقت تغییر اعراض می‌دهی.

تکیهگه تو حق شد نه عصا

انداز عصا و آن را یله کن

شیر پرده امام رضا7 از این قبیل است. اغلب تصرّفاتی که می‌شده و به چشم می‌آمده تغییر اعراض بوده. سفیدی را سیاه کنند هیچ تغییر جوهری نبوده. بشر می‌تواند این کارها را بکند؟ بشر که ریاضت بکشد، بله! آن وقت چه برسد به خدا. مسخ هم تغییر عرضی است. انسان، میمون بشود. انسان چلپاسه بشود. مارمُولَك بشود. خنزیر بشود. تغییر دادن یك دسته اعراضی است که بر مادّه جوهری وارد شده که به آن اعراض، او را انسان می‌گفتند، حالا اعراض را برمی‌دارند اعراض دیگر روی او می‌گذارند، می‌شود کلپاسه. بابا این ادیان موسی و عیسی و پیغمبر9 را نمی‌شود کنار انداخت. حرف‌های ملاصدرا را که روی بخار معده گفته باید انداخت دور. آخر این همه آیات را توجیه کردن یعنی چه؟!

بنده صور نوعیّه جوهریّه را قبول ندارم. دلیلش را باطل می‌کنم. همه حرف‌های اسفار باید در آب ریخته شود! چرا تعصّب به خرج می‌دهید؟ قرآن می‌گوید ما قوم بنی‌اسرائیل را مسخ کردیم. یك عدّه که به حقّه می‌آمدند تا منافع دنیوی را تأمین کنند، روز سبت و شنبه گفتیم کار حرام است. از یك طرف نمی‌توانستند کار کنند، می‌آمدند روز جمعه جلو آب را می‌بستند و روز یکشنبه می‌آمدند می‌گرفتند. بعد می‌گفتند ما شنبه کار نکردیم. خدا اینها را به صوررت قرده و خنازیر مسخ کرد، خوك کرد. «فسخ» و «رسخ» و «مسخ» هیچ کدام مانع علمی و عقلی ندارد. با یك توجّه ممکن است این عمل صورت گیرد.

حضرت امام حسن7 بالای منبر نشسته بودند. قریب به این مضامین و عبارات فرمود: اگر خواسته باشم معاویه را از بالای تخته مي‌كشم پائین. یکی گفت چه مي‌گویید؟! حضرت فرمود: «اخسأ» (چخ) پامشو برو. يك سگی شد. افتاد به گریه کردن. بالاخره حضرت او را برگرداندند. آن یکی مرد بود زنش کردند. اینها تغییرات عرضی است. چیزی نیست! الآن جلو دهن را مي‌گیرم و الاّ ممکن است حمله کنید. بابا اینها شأن امام نیست. نوکرهای امام این کارها را مي‌کردند. معجزات که شأن پیغمبر و دوازده امام نیست. شأن این‌ها علوم الهی و تقوا و بندگي خداست؛ و الاّ شیر پرده را زنده کردن برای ما بچّه‌هاست. اینکه شیر پرده را حمله دادند برای اینست بچّه‌ها را از لولو بترسانند و الاّ اینها شأن ائمّه نیست. شأن علی7 در بندگي‌اش خدا راست. ما علي7 را بزرگ مي‌دانیم، چون بزرگ بنده خداست. شأن علی7 در تقوای علی7 است، در اخلاص علی7 است، در علمِ علی7 است. امّا اینکه چهار تا از این کارها مي‌کردند، به قول ابوعلی سینا مي‌گوید «العارف یخلق بهمّته» گاهی که آدم قوی مي‌شود، با همّتش خلق مي‌کند. وقتی انسان کامل شد، صور خیالیّه خودش را من الخارج می‌بیند. تا من الخارج دید، فوری در خارج موجود مي‌شود. به خدا با این چشمهایم دیده‌ام. آن وقت ما در مسخ گیر مي‌کنیم که چطور خدا مسخ کرد؟ تو شدی حکیم؟ نوکرهای مظاهر امرالله این تغییرات عرضیّه را مي‌دهند تا چه برسد به مظاهر، چه برسد به خدا که با يك اِخسأ فرد را سگ کند.

خوب، فرقشان اندك است. این تغییر جوهری نیست، عرضی است و هکذا و هکذا. آن وقت قرآن را منکر نشوید. آتش به این حکمتی که انسان، همه را پشت سر بیندازد. جن را منکر مي‌شوند. مَلَك را منکر مي‌شوند. این قوّه واهمه، این را قوّه خیالیّه مي‌گویند. مسخ را منکر مي‌شوند. که چه؟ که چه؟ که چهار تا خیالات بخار معده‌ای هیولا و صورت، آقایان را به این حرف‌ها کشیده.

به هر حالت، حرفی که داروین مي‌گوید و مي‌خواهد انسان را مقام کامل میمون بداند، چون زیاد دیده انسان، شبیه میمون است، قائل به تسلسل انواع شده است. یعنی میمون در میلیاردها سال پشم‌هایش ریخته، خورده خورده کمرش را راست کرده تا انسان شده. لعنت بر حکمتی که عاقبت الأمر بخواهد خود آقا را پسر عموی میمون و عنتر کند. این هم شد حکمت؟ همه‌اش خیال است. با تمام این مقدّمات هنوز از تئوری در نیامده. يك حلقه فیمابین مفقود است که نتوانسته‌اند حل کنند. بر فرض هم حل کنند، این درست نیست. آهای مستر داروین! میمون را انسان متنزّل بدان، نه اینکه انسان را میمون مترقّی! انسان تنزّل کرد، میمون شد. چه کار کردند که مسخ شدند. مي‌خواهم بگویم همه اینها مسخ‌اند. اگر این احتمال آمد، احتمال آقای داروین فاتحه‌اش خوانده است.

بگذرم! بحث علمی در اینجا همین قدر بس است. تا امام زمان7 در روی این زمین هست، یکی از فوائد وجودی و عمومی امام عصر7 اینست که این امّت از فسخ و مسخ و عذاب‌های عمومی محفوظند. کدام فایده از این بالاتر؟ این یك فایده.

فایده دیگر، فایده عمومی که نسبت به دنیا دارد. به حکم قانون «امکان اشرف» که در اوایل ماه بیان کردیم که فیض باید از عالی به دانی و از اشرف به اخسّ برسد، امروز تمام فیض‌های وجودی که به ما می‌رسد به برکت حضرت بقیّةالله7 است. اگر او نباشد، مرگ هم به ما نمی‌دهند. هر چه الآن به ما می‌رسد از حیات، وجود، علم، قدرت، رأفت، رحمت سایر کمالات وجودی که حدّ و عدّ ندارد، همه از مجرای فیض اعلي‌حضرت بقیّةالله7 است.

«بیمنه رزقالوری و بوجوده ثبتت الارض و السّماء.»

«بِهِمْ سَکَنَتِ السَّوَاکِنُ وَ تَحَرَّکَتِ الْمُتَحَرِّکَاتُ.»

اینجا دو راه دارند. یك راه، قانون «امکان اشرف» است که فیض باید به عالی برسد و از عالی به دانی برسد. اگر عالی نباشد دانی فیض نمی‌گیرد. این را مفصّل گفتم.

یك بیان استحسانی دیگر که معاضد برهان امکان اشرف این است که تا یك نفر محبوبی نباشد که آدم به او دل نبسته باشد، آدم بذل و بخشش نمي‌کند. بذل و بخشش، معلول محبّت است. حدیث قدسی را فضلاء بخوانید.

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لکَی أُعْرَفَ.»

خلقت فیض است. فیض، معلول محبّت شده. باید محبّت در بین باشد. من، شما را دوست می‌دارم. چون دوستت می‌دارم افطاری دعوتت می‌کنم. برای شما مخارج متحمّل می‌شوم. سفره می‌چینم. آن وقت چون شما را دوست دارم چهار تا رجال‌الغیب (روح الاعلام سورچران‌ها هستند) که یکی عصابردار آقا، یکی کفشبردار آقا، یکی خودش را به آقا چسبانده و مسأله سؤال می‌کند و ... این کلاّش‌ها را هم می‌پذیرم. چون آقا را دوست می‌دارم، به برکت آقا گربه‌های در خانه سور می‌چرانند. چون امشب آقا می‌آید بوقلمون می‌پزند و سگ‌های در خانه به برکت آقا سبیلشان چرب می‌شود، زنبورِ در خانه هم کامیاب می‌شود. مورچه روی زمین هم به برکت آقا امروز دانه‌های برنج را به لانه‌اش می‌برد. مرغ زمین، پرنده هوا، گزنده، چرنده، خزنده، جنبنده‌های دوپا، سورچران‌ها و همه اینها به طاق ابروی آقا، سبیل خود را چرب می‌کنند. اگر آقا نباشد کوفت را به

اینها نمي‌دهم. اگر آقا نباشد حتّی به سگ در خانه هم استخوان نمي‌رسد. این مثال بود که برای شما گفتم. از این مثال شما به مطلب برسید، بهتر از برهان است.

خدا باید روی زمین محبوب داشته باشد تا به گُل روی او این حضرت مرغ‌ها هم دانه‌های برنج را لقمه بزنند. به برکت سر امام زمان7 سورچران‌های دور امام زمان7 که علمای اعلام دور حضرتند، نوش جانشان اینها هم سور بچرانند. دشمن‌ها سگ‌هایی هستند که آنها هم در خانه استخوان مي‌خورند. این سگ‌های شمال (این روس‌ها) به عقیده من از سگ بدترند؛ برای اینکه سگ مي‌خورد و خدا را شکر مي‌کند، ولی اینها لگد مي‌زنند.

نتیجه این شد که باید روی این زمین، محبوب ربّ‌العالمین باشد. اگر او نباشد به ما کوفت هم نمي‌دهند. پس «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السّماء» این يك فایده، و کدام فایده از این بالاتر است؟

علاوه بر اینها فایده دیگری دارد که خصوصی است. فایده به شیعه‌اش دارد. انشاءالله فردا اشاره خواهم کرد. گوشتان و هوشتان اگر به حرف‌های فردای من باشد، خیلی چیزها را متوجّه مي‌شوید. فوائد از امام زمان7 به من و تو مي‌رسد، ما نمی‌فهمیم. شرط رسیدن فیض، فهم من و تو نیست. دنباله‌اش باشد فردا.

علاوه بر اینها يك فوائد مشت پرکن حسابی دیگری هم امام زمان7 دارد. والله که قسم شرعی است الآن هم دارد از شیعه دستگیری مي‌کند و کمك مي‌کند. الآن به والله امام زمان7 این کارها را مي‌کند. نهایت من و تو اشترچرانیم! ما باید دنبال پشگل شترها برویم. ما از آن محمل‌نشین چه خبر داریم؟! اصلاً به راه او نیستیم. يك خبیثی، يك زندیقی به عقیده بنده از این زندیق‌ها که من مخالف میل و هوای نفس او حرف زده بودم، به امام زمان7 توهین کرده بود. پشت سر من در قیافه دین خودش را در بین مقدّسین جا داد. اینقدر خبیث! آن وقت این‌ها مي‌خواهند امام زمان7 را ببینند! قاروره نوکرِ امام زمان7 را حیف است در حلق این‌ها بریزند. گردن این‌ها را امام، مثل سگ خواهد زد. به هر صورت امام الآن هم فایده مي‌رساند. آن وقت در این مدّت 1127 سال زندگیشان چقدر فواید عالی علمی، فواید مالی داشته. چقدر به اشخاص عدیده کمك کرده است؟

مرحوم شیخ زین العابدین سلماسی رضوان‌الله‌علیه یکی از علمای متدیّن و از سنخ مقدّس اردبیلی است. ایشان از اصحاب و شاگردان علامه بحرالعلوم است. ایشان نقل مي‌فرمایند روزی خدمت بحرالعلوم بودم. مرحوم میرزای قمّی -صاحب قوانین- هم از مکّه مراجعت کرده بودند و خدمت

بحرالعلوم آمده بودند. ميرزاى قمّى استخوان عظيمى است در شيعه. آن وقت صحبت امام زمان7 در بين آمد. ديدم سيّد بحرالعلوم بنا كرد صحبت كردن. در حضور ميرزا سؤال شد از سيّد (حالا سؤال كننده خود ميرزا بوده يا غير ميرزا نمي‌دانم!) بعد سيّد فرمودند: «من يك موقعى در مسجد كوفه بودم، ديدم عربى وارد شد، امّا خيلى جذّاب است. خيلى بانمك است. (خدا، جانِ ما را در معرض يك ديدنش بگيرد.) خيلى مهابت دارد. اين عرب وارد شد و مشغول شد به نماز خواندن و دعا كردن.» سيّد مي‌گويد: «دعاهايش را كه گوش دادم ديدم جور ديگرى است. يك دعاهاى عجيب ديگرى است.» شما انس با دعا كم داريد، رفقا! فرمود: «ديدم دعاهايى كه مي‌خواند از سنخ دعاهاى ما نيست. خيلى با مضامين است. يك مرتبه به فكر رفتم كه اين امام زمان7 نباشد!»

حضرت به لباس‌هاى مختلفه آمده و مي‌آيد. خرهايى كه مي‌گويند مهدى7 عبارت است از صورت ملكوتى شيخ، بايد بروند علف بخورند. حضرت موجود است. مي‌آيد و مى‌بيند. خيال نيست. گفت يك وقت ديدم فرمود: «مهدى فرزندم! بيا.» فهميدم خود حضرت است. چنان شراشر وجود مرا گرفت! حالا مرحوم ميرزا نشسته. مرحوم سلماسى نشسته. فهميدم خود حضرت بقيّةالله7 هستند. يك خورده جلو رفتم ولى ادب كردم. فرمودند: «مهدى! بيا جلو.» باز يك قدم جلوتر رفتم. باز ادب كردم و از شرم حضور خيلى جلو نرفتم. مرتبه سوم فرمودند: «مهدى! ادب در اطاعت است. بيا جلو.» رفتم به طورى كه بازويم به بازوى حضرت بقيّةالله7 متّصل شد. آن وقت حضرت به من كلمه‌اى فرمودند. يكى وارد در مجلس شد و سلام كرد. مطلب گسيخته شد. بعد ميرزا گفتند: «آن كلمه چه بود؟» علامه فرمود آن كلمه سرّ بود. جايز نيست به شما بگويم. اسرار را به شيعيانشان تعليم مي‌كنند. اسم اعظم ياد مي‌دهند. امام زمان7 به سيّدبن طاووس پول مي‌دهد و من سراغ دارم كسى را كه حضرت به او بركت كيسه داد و تا زنده بود از بركت امام زمان7 زندگى مي‌كرد.

خدايا به ذات مقدّست قسمت مي‌دهم پيوند ما را با امامامان محكم‌تر بفرما.

صلّى الله عليك يا اميرالمؤمنين؛ يا ابالحسن. در مشهد ما رسم است ميّتى كه از دنيا مي‌رود صبح روز اوّل، مؤمنين جمع مي‌شوند كنار قبرش خطبه‌اى مي‌خوانند، استرحام مي‌كنند. روز سوم كه مي‌شود بستگانش و عيالاتش حركت مي‌كنند مي‌آيند سر قبر او برايش قرآن مي‌خوانند. امروز هم روز سوم على7 است. شما بچّه اميرالمؤمنين7 هستيد. مقتضى است برويد سر قبر آقا يك خبرى از جسد مقدّسش بگيريد و كسب فيض كنيد. قبر على7 تا زمان امام صادق7 پنهان بود. به صفوان جمّال فرمودند او فقط فهميد. بعد تا زمان هارون الرّشيد پوشيده بود.

روزی هارون بازِ شکاریش را با سگ شکاری برداشت رفت به اطراف کوفه برای صیدکردن. یك آهوی بسیار عالی به چشم هارون خورد. هارون باز شکاری را ول کرد. سگ را ول کرد. باز مي‌آيد با پرهایش در چشم او مي‌زند آن وقت سگ مي‌آید پای او را مي‌گیرد. باز هوایی مي‌آید با پرهایش به چشم‌های او مي‌زند، بعد سگ او را مي‌گیرد. هارون باز را از بالا ول کرد و سگ را از پائین. آهوها مستأصل شدند. قدری از این طرف و از آن طرف... هارون دید آهوها یك مرتبه بالای تلّی و بالای بلندی پریدند. الآن نجف در بلندی است. دید آهوها بالای تلّ غلطیدند. تا غلطیدند باز از آسمان برگشت و سگ از زمین. بعد از چند دقیقه‌ای آهوان از آن تلّ حرکت کردند آمدند پائین. هم چه که از تلّ دور شدند باز پرید. این آهو خواست فرار کند نتوانست. دو مرتبه خودش را انداخت بالای تلّ. باز از بالا برگشت، سگ از پائین. سه نوبت این عمل تکرار شد. هارون حیران ماند. این یك سرّی است. دستور داد بگردید زارعی، فلاحی یا کشاورزی را پیدا کنید از اهالی این حدود بیاورید. رفتند پیرمرد زارعی را جستند آوردند حضور خلیفه وقت. گفتند خلیفه با تو کار دارد. خلیفه گفت شأن و خصوصیات این تلّ چیست؟! او یك تلجلجی کرد. بالاخره هارون گفت در امانی؛ بگو. گفت یا امیرالمؤمنین! اینجا قبر آقا «امیرالمؤمنین7» است. ما از پدرانمان شنیده‌ایم که قبر علی7 اینجاست. قبر علی7 پناه است. حیوانات پناه مي‌برند. به علی7 پناه مي‌بریم. این قضیّه سابقه فراوان دارد. حیوانات مي‌آیند به قبر علی7 پناهنده مي‌شوند و از مهالك خلاص مي‌شوند.

محمّدبن علیّ‌بن دُهیم مي‌گوید با چند نفر رفته بودیم به قبر علی7 زیارت. آن موقعی که مخفی بود. چند نفری از قول امام صادق7 فهمیده بودند. گفت رفتیم چند تا تکّه سنگ‌های سیاه آنجا بود؛ رفتیم زیارت. در این بین دیدیم جنبنده‌ای دارد مي‌آید. نگاه کردیم دیدیم شیر است. همه وحشت کردیم. گفت حیوان آمد سر بیست قدمی ایستاد. به زمین نشست. به عمل به ما حالی کرد که من قصد سوء ندارم. خلاصه فهماند من هم مثل شما زائر قبر علی7 هستم. گفت اضطراب قلبی ما کم شد. بعد عموی من به من گفت این حیوان قصّه دارد. چون ما هستیم نمي‌آید. ما بلند شویم و دورتر برویم. ما دو سه نفری حرکت کردیم و ده قدم رفتیم آن طرف. حیوان از جا حرکت کرد. آهسته آهسته آمد کنار قبر علی7. دستش را به قبر علی7 مي‌مالید. یکی از ما جلو آمد فهمید این حیوان زائر است. گفت دیدم دست حیوان زخمی است. زخمش را مي‌خواهد شفا بگیرد و از تربت قبر علی7 استشفاء کند.

یا امیرالمؤمنین یا ذا النّعم

یا امام المتّقین یا ذا الکرم

قافله را ببندید. امروز مي‌خواهم نجف بروید. من چاوشم این شعرهای چاوشی است که مي‌خوانم.

انّنا جئناك فی حاجاتنا

لا تُخیّبنا فقل فیها نعم

«فمن دقّ باب الکریم افتتح» حیوانات را علی7 مشکل‌گشایی مي‌کرده. هارون منقلب شد. گفت آب بیاورید تا وضو بگیرم. آب آوردند. وضو گرفت. رفت کنار قبر علی7. یابن عمّ! من بچّه‌هایت را اذیّت کردم. یابن عمّ! هر چه داریم از تو داریم. خلاصه بعد دستور داد یك ضریح برای علی7 ساختند. از آن ساعت قبر علی7 آشکار شد. این قبر پناه شیر است. پناه آهو است.

آئینه کبریا علی7 بود آن نقطه با که پیش یکتا شاهی که بسر نهاد دیهیم کام همه را روا علی7 بود

مرآت خدانما علی7 بود پشتش ز دعا دو تا علی7 بود از افسر انّما علی7 بود درد همه را دوا علی7 بود

چرا قبر، پنهان بود. خود علی7 وصیّت کرد. من وصیّت را بگویم شما بلند بلند بنالید.

خود علی7 وصیّت کرد بابا حسن، بابا حسین، من را که دفن کردید یك جنازه طرف مدینه بفرستید. مردم خیال کنند بدن مرا به مدینه برده‌اند. یك صورت قبر خانه جُعدةبن عمیره درست کنید. یك صورت قبر در رُحبه درست کنید که خوارج نهروان نفهمند قبر من کجا است؟ از سادات اجازه مي‌خواهم. چرا بابا؟! نور چشمان من! اگر بفهمند قبر من کجاست مي‌آیند قبر مرا مي‌شکافند. نشنود گوشی این کلمه را و نعره‌اش را بلند نکند. هر که بشنود دست و سرش را مرخّص کند. بابا بدنم را درمي‌آورند آتش مي‌زنند. اي وای! اگر میل دارید که بالا بیایید بیایید. بگویم؟ یا علی7! تو برای بدن خودت وصیت کردی قبرت را پنهان کنند. قربان دل پسرت حسین7 بروم. نتوانست وصیّت کند بدنش را دفن کنند. بدن مبارکش را زیر سمّ اسبها نرم نمودند. «و بجرد الخیل بعد القتل عَمْداً سحقونی.»

[1] . هود: 86

[2] . انفال: 33

[3] . بحارالأنوار، ج 10، ص 316

[4] . ناخن